جلسه 1627

شنبه 21/07/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که آیا تخصیص عام به مخصص منفصل جمع عرفی است، یا اینکه عرف بین عام و مخصص منفصل تعارض می بیند؟

عرض کردیم ظاهر قدماء این هست که بین عام و مخصص منفصل تعارض هست، وعام متأخر ناسخ خاص متقدم زمانا هست. و اگر مشتبه بشود زمان صدور عام و خاص و ندانیم کدامیک متقدم است و کدامیک متأخر، برخی از بزرگان مثل سید مرتضی توقف کرده اند، و برخی مثل شیخ طوسی از باب الجمع مهما امکن اولی من الطرح قائل شده اند به تخصیص عام، واین به معنای جمع عرفی نیست.

برخی دیگر از بزرگان تفصیل داده اند بین روایاتی که وارد شده در مقام افتاء، بیان وظیفه فعلیه سائلین که نوعا از عوام بودند و از مسأله محل ابتلاء خودشان سؤال می کردند تا جواب بشنوند و عمل کنند. اینها جمع عرفی ندارد، مستهجن است که عام را یک جا بگویند و خاص را جای دیگر یا به کس دیگر. اما روایات مقام تعلیم یعنی روایاتی که ائمه علیهم السلام برای شاگردانشان که می خواستند فقیه بشوند و یا فقیه بودند که نوعا سؤالاتشان سؤالات فرضی بود وبه دنبال تعلّم قوانین شرعیه و احکام کلیه بودند، در این روایات مستهجن نیست ذکر عام در یک مجلس و ذکر مخصصات آن در مجلس دیگر. و این در میان کسانی که اهل تعلیم هستند متعارف هست.

که این را عرض کردیم آقای سیستانی پسندیده اند، و امام قده هم در جلد 3 کتاب البیع به آن اشاره کرده اند وظاهرشان این است که آن را پذیرفته اند.

ولکن به نظر ما این تفصیل درست نبود. روایات مقام تعلیم هم برخلاف روش متعارف هست. آنچه که متعارف هست این است که استاد یک بحثی شروع می کند در ضمن چند جلسه طول می کشد، وتا این بحث تمام نشده اصلا ظهور تصدیقی منعقد نمی شود در آن عموماتی که در جلسه اول و دوم مثلا بیان شده است. باید شاگرد صبر کند تا آخرین جلسه. اگر یک جلسه هم غائب باشد و احتمال بدهد که در آن جلسه مخصصات ذکر شده، حق ندارد که به آن عمومات در جلسات دیگر تمسک کند. و اصلا این مخصص منفصل نیست، چون مجلس بحث عرفا هنوز تمام نشده است. چه ربطی دارد به کلمات ائمه طاهرین که در یک جلسه ای یک روایتی را که متضمن یک مطلب عام بود مثل لاتعاد الصلاة الا من خمس یا لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب اربعة خصال و امثال ذلک، بعد مجلس بحث تمام می شود، آنوقت این امام بزرگوار بعدا ولو به همین راوی هم مخصص منفصل را بفرماید عرفی نیست چون مجلس بحث تمام شد، چه بسا این راوی فقیه برود به دیگران فتوی بدهد بر اساس این حدیث عام. تا چه برسد که مخصص منفصل را امام دیگر بیان کند، یا همان امام به راوی دیگر بیان کند. کی این عرفی هست؟

آقای سیستانی در یک بحثی به عنوان اینکه ما جمع عرفی را قبول نداریم بلکه جمع استنباطی را قبول داریم، آنجا پذیرفته اند که حتی در روایات مقام تعلیم چون مخصص های منفصل تأخیر بیان از وقت مقرر تعلیم بوده است، وقت مقرر تعلیم این نیست که عام را در یک مجلسی بگویند و مخصص منفصل آن را بعد از تمام شدن آن بحث بگویند حتی به آن راوی، تا چه برسد به اینکه مخصص منفصل را به یک راوی دیگر بگویند. ولذا ایشان فرموده اند ما به عنوان جمع عرفی بین عام و خاص حتی در روایات مقام تعلیم هم اگر بنا باشد مخصص منفصل از مدتی که مقرر هست برای تعلیم به شاگردان بگذرد و بعد مخصص منفصل گفته بشود ما در اینجا جمع عرفی را قبول نداریم حتی در روایات مقام تعلیم. از مدت مقرر تعلیم گذشت، بحث راجع به خلل صلاة تمام شد، حدیث لاتعاد الصلاة الا من خمس را بیان کردید، بعد در یک مجلس دیگری که بعد از انقضاء مدت مقرره برای تعلیم این قانون هست بفرمائید که من نسی تکبیرة الاحرام اعاد الصلاة؟! خب این با لاتعاد الصلاة الا من خمس الوقت و القبلة و الطهور و الرکوع و السجود جمع نمی شود، چون این شد یک شیء سادس.

ایشان فرموده: ما قائل به جمع استنباطی هستیم. توضیح بیان ایشان:

آقای سیستانی بیان کرده اند که ما چهار نوع جمع داریم:

نوع اول: جمع عرفی. که مشهور بین متأخرین این است که بین عام و خاص جمع عرفی هست، یعنی عرف هم در موالی عرفیه اگر عامی بشنود و خاص منفصلی، چمع می کند بین این دو. می گوید لابد مصلحت نبود مولا در آن مجلس عام مخصصش را ذکر کند، مصلحت در تأخیر بیان بود. امروز فرمود تمام طلبه های مدرسه را اکرام کن، بعد در یک مجلس دیگر بگوید فلانی و فلانی را اکرام نکن. عرف جمع می کند بین این دو. این جمع عرفی است.

نوع دوم: جمع بر اساس سیره متشرعه است. که بگوئیم عام و خاص در روایات جمع عرفی نداشته، ولی سیره متشرعه بر تخصیص عام به مخصص منفصل بوده است. اصحاب ائمه علیهم السلام اینگونه عمل می کرده اند، فقهاء هم اینگونه عمل می کرده اند. این حمل عام بر خاص هم به مرآی و منظر ائمه علیهم السلام بود و ائمه علیهم السلام اعتراض نکردند.

ایشان فرموده: در این جمع بر اساس سیره متشرعیه، اولا: باید احراز بشود اصل این سیره متشرعیه. که بعید نیست در حمل عام بر خاص و حمل مطلق بر مقید این احراز بشود.

ثانیا: باید حدود این سیره تعیین بشود. واقعا این جمع هایی که امروز بین علماء به عنوان جمع عرفی مطرح است محرز است که سیره متشرعیه بر طبقش بوده است؟! مثلا انقلاب نسبت، آیا احراز می کنیم سیره متشرعیه بر طبقش بوده است؟ واقعا احراز نمی کنیم.

پس این جمع به مقدار سیره متشرعی هم کافی نیست.

نوع سوم: جمع تبرعی است. که شیخ طوسی قائل بود که الجمع مهما امکن اولی من الطرح. حتی دو تا خطاب متباین مثل ثمن العذرة سحت و ثمن العذرة لابأس به، حمل می کرد ثمن العذرة سحت را بر عذره ما لایؤکل لحمه، و ثمن العذرة لابأس به را بر عذره ما یؤکل لحمه. جمع تبرعی می کرد.

نوع چهارم: جمع استنباطی است. آقای سیستانی فرموده اند ما این را قبول داریم. نمی گوئیم جمع استنباطی جمع عرفی نیست، نه، جمع عرفی هست اما جمع عرفی عام نیست، یعنی هر کوچه و بازاری ای نمی تواند جمع بکند بین روایات اهل بیت. عرف خاص می خواهد.

عرف خاص چیست؟

ایشان فرموده اند: با توجه به اینکه عرف عام منهج شارع را نمی داند، کیفیت تکلم شارع ما را نمی داند. اما عرف اصحاب ائمه علیهم السلام که با لحن کلمات ائمه علیهم السلام آشنا هستند می دانند ائمه اطهار علیهم السلام گاهی تقیه می کنند، گاهی مدارا می کنند با سائلین و همه مطالب را یکجا به آنها نمی گویند. نحوه تکلم ائمه را اصحاب ائمه علیهم السلام متوجه می شدند، آنها می توانستند تبیین کنند که مراد ائمه علیهم السلام از این سخنان چیست.

ایشان می فرمایند: یک زعیمی را شما در نظر بگیرید، او کلمات مختلفه ای بیان می کند به مناسبت مجالس مختلف، دیدار با این گروه، دیدار با آن گروه، مطالبی است که به حسب ظاهر با هم جور نمی آید. خواص زعیم که با مبانی ایشان و کیفیت تکلم ایشان آشنا هستند، آنها توضیح می دهند که مقصود از آن کلام چیست مقصود از این کلام دیگر چیست. ائمه اطهار هم خواص اصحاب ائمه متوجه می شدند که نحوه تکلمشان چیست. خود ائمه علیهم السلام هم گاهی گوشزد می کردند. مثلا منصور بن حازم می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما بالی اسألک عن المسألة فتجیبنی فیه بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب آخر؟ فقال علیه السلام إنّا نجیب الناس علی الزیادة و النقصان، ما به افراد جواب مختلف می دهیم به یکی توضیح کامل می دهیم به یکی توضیح کامل نمی دهیم ناقص بیان می کنیم، طبق مصالح. کسی می تواند متوجه بشود که این کلام مشتمل بر نقصان است و با آن کلام دیگر نقصان آن را کشف کند، که عارف باشد به اسلوب کلام ائمه علیهم السلام. عرف عام چکاره است. لذا در روایت داریم لایکون الرجل منکم فقیها حتی یعرف معاریض کلامنا. فقیه کسی است که معاریض واشاره های کلام ما را متوجه بشود. یا إنا لانعدّ الرجل من شیعتنا فقیها حتی یُلحن له فیعرف اللحن، یعنی با اشاره با او صحبت کنیم او متوجه بشود. این می شود فقیه. در خود روایات اهل بیت مطرح شده است که در روایات ما تأمل کنید، حدیث تدریه خیر من الف ترویه، یک حدیث را بفهمید بهتر از این است که هزار حدیث را فقط نقل کنید و نفهمید.

عرف خاص با توجه به مبانی و مذاق زعیم جمع می کند. متشابهات کلام زعیم را به محکمات او بر می گرداند.

در خود روایات اتفاقا تعبیر عام و خاص مطرح شده است، إن فی ایدی الناس ناسخا و منسوخا و عاما و خاصا و محکما و متشابها.

و گاهی در روایات اهل بیت تعبیر شده است که احادیث ما را مخالف احادیث پیامبر تلقی نکنید، إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن، ینسخ در اصطلاح قدیم به معنای نسخ اصطلاحی امروز نبود، بلکه شامل تخصیص عام هم می شد کما ذکره السید الخوئی در البیان ص 277 و هم قربطی در الموافقات جلد 3 ص 108 مطرح کرده که ناسخ در زمان قدیم شامل مخصص منفصل هم می شده است. محمد بن مسلم آمد خدمت امام علیه السلام عرض کرد ما بال اقوام یروون عن فلان عن فلان عن رسول الله صلی الله علیه وآله لایتهمون بالکذب ثم یجیء منکم خلافه؟ امام علیه السلام فرمود: إن الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن، حدیث پیامبر هم قابل نسخ است یعنی قابل تخصیص است کما اینکه قرآن هم قابل تخصیص است.

ولذا ایشان می فرماید: مثلا عرف عام تقیه را از مصادیق جمع عرفی نمی داند. جمع عرفی حمل خطاب امر است بر استحباب به قرینه ترخیص در ترک، یا فوقش تخصیص عام است به مخصص یا تقیید مطلق است به خطاب مقید. اما حمل بر تقیه که یک روایت می گوید فلان چیز پاک است ویک روایت می گوید نجس است. اینکه دیگر جمع عرفی ندارد به نظر عرف عام. اما چون آن حدیثی که می گوید این شیء پاک است موافق عامه است، عرف استنباطی یعنی عرف خاص می آید جمع عرفی می کند می گوید ائمه علیهم السلام تقیه می کردند، با مردم مدارا می کردند.

این محصل کلام ایشان، که جمع عرفی عام را ایشان منکر شد و قائل شد به جمع استنباطی.

اقول: به نظر ما این فرمایش هم ناتمام است. ما از ایشان سؤال می کنیم که مرادتان از جمع استننباطی چیست؟ آیا مرادتان این است که عرف عام باید اول قرائن مناسبه با شارع را بشناسد وبداند شارع اعتماد می کند بر قرائن منفصله، قرائن حالیه مکتنفه به ائمه اطهار را بشناسد؟ اگر مراد این است کسی منکر این نیست. مسلّم هر عرف عامی برای تشخیص قرینه و تشخیص اینکه بناء این متکلم بر اعتماد به مخصص منفصل است باید روش این متکلم را بداند.

حرف این است که ما می گوئیم آیا جمع استباطی خارج از فهم عرف عام است؟ عرف بعد از شناخت این شارع و بعد از اینکه می داند این شارع بنائش بر اعتماد بر مخصص منفصل است و قرائن حالیه مناسبه با این شارع هم را هم بشناسد، ولی همین عرف عام نظر بدهد نه عرف تخصصی. عرف تخصصی چه دلیلی دارد حجیتش؟.

إنا لا نعد الرجل منکم فقیها حتی یعرف معاریض کلامنا یا حتی یلحن له فیعرف اللحن این خارج از ظهورات عرفیه نیست، معاریض یعنی مدالیل التزامیه کلام. یلحن یعنی مدالیل التزامیه کلام، یعنی متوجه مدلول های التزامیه کلام بشود. خب این در مقابل جمع عرفی نیست. جع عرفی یعنی عرف عام، منتهی عرف عام آگاه، نه عرف تخصصی. عرف تخصصی چه اعتباری دارد. مثلا الان می گویند در عرف اطباء مرگ مغزی و بالینی موت است، واقعا هم آنها می گویند این فقط حیات نباتی دارد، مغزش که کار نمی کند، قلبش هم چه بسا مثل یک پمپ کار می کند آن هم چه بسا نیاز دارد فعالیتش را با دستگاه ادامه بدهد، تا آن دستگاه را جدا کنند بعد از مدتی قلبش هم متوقف می شود. واقعا طبق تشخیص پزشکی شواهدی که می آورند شواهد صادقی است برای نظر پزشکی شان. اما بالاخره عرف عام نمی گوید این آقا مرده، برایش مجلس ختم نمی گیرد، تعبیر به مرده نمی کند. عرف تخصصی به درد نمی خورد مهم عرف عام است. بله عرف عام نه عرف عام غافل، بلکه عرف عامی که آشناست با قرائن حالیه و مقالیه ائمه علیهم السلام، وآشناست به اینکه ائمه علیهم السلام مبتلا بودند به یک شرائطی که مصلحت اقتضاء می کرد که مطالب را یکجا بیان نکنند. ولکن این را می دانید که با توجه به همه اینها هم باز این مخصص های منفصل آنقدر زیاد است و آنقدر لسان های عام گاهی لسان های قوی است، همان عرف ملتفت به شرائط ائمه علیهم السلام هم باز متحیر می شود، می گوید من چه جور بین این دو خطاب جمع کنم.

ولذا ما اینجا دو تا مطلب داریم:

مطلب اول این است که: تمام این جمع ها بین عام و خاص ومطلق ومقید جمع عرفی نیست. قطعا باید فراتر از جمع عرفی یک جمع شرعی وتعبدی قائل بشویم. اگر غیر امام معصوم یک فقیه می خواست تصنعا روش ائمه علیهم السلام را اعمال کند، مدتی که گذشت می دیدند ایشان یک جا عام می گوید یک جای دیگر به یک شخص دیگر خاص مخالف آن می گوید، به همین روش شدید که در روایات هست که آنقدر زیاد هست که گفته اند ما من عام الا و قد خص، ومرحوم نائینی فرمود اقوی العمومات «لایضر الصائم ما صنع إذا اجتنب اربع خصال» است که آن هم تخصیص خورده است. اگر یک فقیهی این کار را می کرد در بناء عمل واقعا متحیر می شدند در عمل به کلام او. مخصوصا اگر احاطه نداشتند به کلمات او، می گفتند این روشی که او دارد این همه مخصص منفصل می گوید حالا ما بر فرض روشش را بدانیم که اعتماد می کند بر مخصص منفصل، اما ما که احاطه به کلمات او نداریم، شاید این عام هم مخصص منفصل داشته به ما نرسیده است. واقعا عرف متحیر می شود. این یک ادعا، که این جمع به این عرض عریض بین عام وخاص و مطلق ومقید به این عرض عریض جمع عرفی نیست، جمع استنباطی هم نیست، استنباطی به معنای عرف عام ملتفت. اما جمع تخصصی که اهل تخصص این کار را بکنند چه اعتباری دارد؟! قول متخصص تا به استظهار عرفی برنگردد چه ارزشی دارد. این مدعای اول ماست که باید این را دنبال کنیم.

مدعای دوم ما این است که: اینطور نیست که کلا تخصیص عام به مخصص منفصل و امثال آن خارج از طریقه عرفیه باشد. فی الجمله عرفی هم هست نه بالجمله. توضیح ذلک:

گاهی خطاب عام اصلا مقرون به یک ارتکاز متشرعی است که تا مراجعه نکنید به تفسیر مفسرین این خطاب، حق ندارید مستقل بشوید به فهم آن. اول بروید ببینید کسانی که شأنشان تفسیر این خطاب است توضیحی ندارند، اگر توضیحی نبود آنوقت به این خطاب عمل کنید. این ارتکاز متشرعه که تا رجوع نکردید به تفسیر مفسرین این خطاب، استبداد نداشته باشید که بگوئید حسبنا کتاب الله. ارتکاز متشرعه در قرآن کریم اینطور بوده است که تا مراجعه نکنند به کلمات پیامبر و ائمه علیهم السلام همینجوری بیایند بگویند عموم این آیه قرآن محکّم است بدون اینکه خطاب پیامبر و خطاب امام معصوم را مفسِّر آن قرار بدهند این خلاف مرتکز متشرعه بوده است. "ولو ردوه الی الرسول و الی اولوا الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم". پس اشکالی ندارد. خلاف مرتکز عرف هم نیست، چون قرینه ارتکازیه متصله دارد. وقتی قرآن می گوید کتب علیکم الصیام، وقتی می گوید حرم الربا، وقتی می گوید تجارة عن تراض، اگر در توضیح آن از پیامبر و ائمه علیهم السلام آمد که نهی النبی عن بیع الغرر یا لا ربا بین الوالد والولد یا در صوم شرائطی ذکر بشود، اصلا عرف تنافی نمی بیند، چون می گوید شأن پیامبر وائمه تفسیر آیات قرآن است. پس یک توجیه این است که ارتکاز متشرعه به مثابه قرینه متصله است که اول توضیح پیامبر و ائمه علیهم السلام را ببینید اگر توضیح نداشت آنوقت به این خطاب قرآن عمل کنید. ولذا اصلا تنافی بین روایات اهل بیت و نبی اکرم با عمومات کتاب حتی آنهایی که به لسان عموم است نیست. "واحل لکم ماوراء ذلکم أن تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین" خب عمومی است دال بر جواز ازدواج با غیر محارم نسبیه و سببیه و رضاعیه. خب در قرآن مگر چقدر ذکر شده؟ مادر رضاعی ذکر شده و خواهر رضاعی. اما تا نیاید ببینند پیغمبر فرمود که ما یحرم بالنسب یحرم بالرضاع یعنی محرمات رضاعیه اختصاص به مادر رضاعی و خواهر رضاعی ندارد. وقتی که این را شنیدند این را مفسر کتاب می دانند، و می گویند و اخواتکم من الرضاعة و امهاتکم اللاتی ارضعنکم از باب مثال بوده است. داخل در آن است نه داخل در عموم "واحلّ لکم ما وراء ذلکم".
یا می گویند محرمات بالعقوبة و امثال آن، اینکه پدر طفل رضاعی یعنی أب المرتضع نمی تواند با دختران آن پدری که صاحب لبن است یا مادری که مرضعه است ازدواجک کند. اینکه در قرآن نیست، لاینکح أب المرتضع فی اولاد المرضعة و لا فی اولاد صاحب اللبن، پدر مرتضع حرام ابدی است که بخواهد با فرزندان آن صاحب لبن یا با فرزندان آن مادر رضاعی این فرزندش ازدواج کند. ولی وقتی این را بشوند می گویند این مفسر کتاب است، حالا کتاب در مقام بیان از این حیث نبود، اصلا عرف تنافی نمی بیند.

سؤال وجواب: ظهور در کتاب که منعقد شده است، منتهی قرینه ارتکازیه متصله است که قبل از فحص از مفسِّرهای این عموم کتابی این عموم کتابی حجت نیست، وبعد از فحص هم اگر پیدا کردید او مفسِّر این عموم کتابی است وبا عموم کتاب تعارض نمی کند. اصلا عرف در اینجا تنافی عرفی نمی بیند.

سؤال وجواب: قرینه اتصالیه مرتکزه بر این است که ما تنافی نمی بینیم بین مفسر و مفسَّر. اصلا ارتکاز متشرعه این است که روایات اهل بیت و پیامبر در مقال تفسیر اجمال قرآن است. اجمال به لحاظ مراد جدی، ولو به لحاظ مراد استعمالی عموم دارد. اما می گویند این روایات دارد تفسیر می کند آیات قرآن را. این ارتکاز متشرعه است، اصلاآ احساس تنافی نمی کنند بین مفسِّر و مفسَّر. لازم نیست به لسان حکومت باشد، شأن روایات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را شأن مفسِّر کتاب می دانند.

مثال دوم: گاهی خطاب خاص صادر شده و متوجه شده به همان راوی ای که خطاب عام را شنیده، حالا یا قبل از خطاب عام آن خطاب خاص را شنیده یا بعد از خطاب عام ولی هنوز وقت حاجت به عمل به عموم عام نرسیده بوده است. این هم که خلاف عرف نیست. کاملا متعارف است که اول خاص را بگویند بعد عام که احتمال نسخ عرفا نیست، خب مولا می گوید من قبلش خاص را به تو گفته ام دیگر، دیگر نیاز به تکرار نبود. یا بعد از عام و قبل از وقت حاجت عمل به عموم عام. و گاهی هم وقت حاجت عمل به عام می رسد ولی مکلفین به خلاف واقع نمی افتند، بلکه سوق الی الکمال پیدا می کنند. عام متضمن حکم الزامی است اکرم کل عالم، حالا مخصص می گوید اکرام عالم فاسق واجب نیست ولو 50 سال بعد بگویند چه می شود؟! عرف این را خلاف نمی داند. شما وقتی به فرزندتان می گوئید برو نماز شب بخوان یا وقتی وعده می دهی به مادرت که بروی نان بگیری برو نان بگیر، نمی گوئی پسرم این کارها واجب نیست مستحب است، خب اگر اینجور بگوئی، پسرت همان روز اول می گوید کل مستحب ترکه جائز و کل مکروه جائز. در این 50 سال کمال را درک کرده، به خیال اینکه این واجب است انجام می داده بعد فهمیده مستحب است، یا به خیال اینکه حرام است ترک می کرده بعد فهمیده مکروه است. این چه اشکالی دارد؟ این خلاف جمع عرفی نیست.

وگاهی هم مخصص فرض های غیر متعارف را تخصیص می زند ولی فرض های متعارف در عموم عام باقی است. این هم متعارف است. "المطلقات بتربصن بانفسهن ثلاثة قروء"، مطلقات باید عده نگه بدارند، متعارف در مطلقات در آن زمان این بوده که او را بعد از دخول طلاق می دادند. طلاق بعد از دخول فرض غیر متعارف بوده است. مثل حالا نیست که عقد بسته می مانند و با هم رفت وآمد می کنند همان روزهای اول می بینند تفاهم اخلاقی ندارند می روند دادگاه شکایت. آن زمان عقد وعروسی با هم بوده. فرض غیر متعارف را در آیه دیگر ذکر کرده است که "فما لکم علیهنّ من عدة تعتدونها".

این هم مثال سوم که مخصص فرض متعارف را خارج نمی کند از عام، عرف می گوید پس عام ناظر بوده به مفرض متعارف. این هم خلاف جمع عرفی نیست.

تأمل بفرمائید انشاءالله مثال چهارم را فردا در لاتعاد الصلاة و لا یضر الصائم ما صنع عرض می کنیم.